

سخنان سعدی در باره خود

بقره آقای سعیدی

۳

(۲۷) سالی از بلخ با شامیانم سفر بود (باب هفتم) و این عبارت را در برخی نسخه ها « از بلخ پیامیانم » ضبط کرده اند زیرا که با میان یا با می شهری در میان بلخ و هرات بوده است که بیشتر جزو توابع بلخ بشمار میرفته بهمین جهت شهر بلخ را « بلخ با می » نیز نامیده اند و در کتابهای پهلوی نام بلخ در زمان ساسانیان « بهل با میك » ضبط شده یعنی بلخ روشن که بامداد از همین ماده است. اما روایت اول هر چند که درست تر مینماید باز فهم مطلب را مشکل تر می کند زیرا که شامیان یعنی مردم شام را با بلخ مناسبتی نیست و بلخ در انتهای شرق ایران واقع شده و اینك در خاك افغانستان است و شام در اقصای آسیای غربیست و گاهی ممکن بوده است يك تن یا چند تن از مردم شام بکاری یا بسودائی بلخ روندند آنکه چنان گروهی از شام با هم بدان دیار روند که بتوان آنها را « شامیان » نامید و اگر فرض کنیم که سعدی از بلخ با مردم شام بدیار ایشان رفته است تصور این معنی بسیار دشوار است که راه بدین درازی پیموده و بی راهه رفته باشد و چون در عراق و حجاز هم بوده است البته باور کردن این نکته که از عراق یا حجاز بشام رفته بسیار آسان تر است و هم چنانکه در باب سفر کاشغر گفته شد تصور اینکه سعدی در آن موقع دشوار با آسیای شرقی یا آسیای مرکزی رفته باشد بسیار دشوار مینماید.

(۲۸) در باب هشتم گلستان گوید:

| | |
|---------------------------------|-------------------------------------|
| در خاك بيلقان برسیدم بهابدی | گفتم مرا بتربیت از جهل پاك كن |
| گفتا برو چو خاك تحمل كن ای فقیه | باهر چه خوانده ای همه در زیر خاك كن |

ازبیت دوم پیداست که این ملاقات در زمانی روی داده است که سعدی تحصیلات خود را تمام کرده ممکن بوده است باوقفیه خطاب کنند؛ اما یاقان شهرست در ناحیتی از ایران قدیم که آنرا از آن می نامیدند در میان شیروان و آذربایجان امروز و این ناحیه در زمانهای اخیر باسم قراجه داغ معروف شده است و اینک در خاک روسیه است. از یکطرف بشهر شیروان و از طرف دیگر بشهر دربند نزدیک بوده و در قدیم قسمتی از آن ناحیه را ارمنستان بزرگ یا ارمنیه کبری می نامیدند و در قرن ششم تا اوایل قرن هفتم ظاهراً اعتباری داشته و از آن پس از رونق افتاده است. اینک در اقصای شمال ناحیتی واقع شده که آنرا «آذربایجان قفقاز» یا «آذربایجان شوروی» نامیده اند و در مغرب دربند و شمال شیروان و «مشرق تفلیس تقریباً در محاذات همان خط میان دربند و تفلیس نزدیک سرحد داغستان امروز و در ۲۴ درجه عرض جغرافیائی واقعست و تقریباً بمسافت صد میل انگلیسی در مغرب دربند و ۹۰ میل انگلیسی در مشرق تفلیس است و از آن آبادانی مختصری مانده است ولی خرابیهای چند که دلیل بر عظمت و آبادانی بسیار آن در قدیمت باقی است. آیا در زمانی که سعدی از شام بر می گشته و از دیار بکر گذشته است از آن راه یعنی از راه اران و آذربایجان بایران باز گشته است؟ اگر چنین باشد می بایست از راه مغرب دریای خزر برگشته باشد.

(۲۹) نیز در باب هشتم گلستان گفته است:

خاک مشرق شنیده ام که کنند بچهل سال کاسه چینی
صد بروزی کنند در مردشت لاجرم قیمتش همی بینی

خاک مشرق مراد همان است که در جغرافیای امروز «شرق اقصی» می نامند و مردشت که مخفف مردوشت است دشت حاصل خیز خرم معروفست که خرابه قصر هخامنشی معروف به تخت جمشید در دامنه کوهی که شمال شرقی آنرا احاطه کرده است واقع شده و کارخانه قندسازی که اخیراً ساخته شده در میان آن دشت واقعست و پس از آن دشت دیکریست که شهر شیراز در میان آن قرار گرفته و مردوشت در شمال جلگه شیرازست. ازین دو بیت سعدی چنین بر می آید که در زمان او در مردوشت سفال بسیاری ساخته اند و ظروف سفالین مردوشت معروف بوده است و چون خاک رس در این دشت فراوان است این نکته کاملاً درست می آید.



گذشته از گلستان که بیش از آثار دیگر سعدی اشاراتی درباره سفرهای وی در بردارد در اشعار وی و از آن جمله در بوستان اشارات دیگری است :

(۱) بیداست که مدتی در عراق یعنی بین النهرین مانده است ، چنانکه گویند:
بعداز عراق جائی خوش نایدم هوایی مطرب بز نوائی زآن پرده عراقی
ظاهراً مدت مدیدی در عراق مانده و چنانکه دیگران هم گفته‌اند در بغداد تحصیل کرده است و در مدرسه نظامیه که یکی از معروف‌ترین مدارس بغداد بوده درس خوانده است و با اصطلاح آن زمان «ادرار» داشته یعنی از محل اوقاف و وجوه دیوانی معاش می‌کرده چنانکه در بوستان گویند :

مرا در نظامیه ادرار بود شب و روز تلقین و تکرار بود

مدرسه نظامیه بنای معروف نظام الملک طوسی وزیر مشهور ایران است که در ۴۵۷ بساختمان آن آغاز کردند و در ۴۵۹ افتتاح یافت . از سال ۶۳۱ که مدرسه مستنصریه نزدیک نظامیه از بناهای مستنصر خلیفه افتتاح یافت کم کم از رونق نظامیه کاسته شد و در فتنه‌های بغداد در زمان هولاکو خان و پس از آن متروک و ویران شد . بیداست در زمانی که سعدی در نظامیه درس می‌خوانده این مدرسه در نهایت رونق خود بوده است و از این قرار سعدی پیش از سال ۶۳۱ در نظامیه بوده است .

چنانکه درباره ممدوحین او بحث خواهد رفت احتمال می‌رود که در زمان توقف در بغداد با عطا ملک جوینی حکمران بغداد از جانب هولاکو که از سال ۶۵۷ تا سال ۶۸۱ حکمرانی بغداد داشته است مربوط شده و بتوسط وی با برادر مهترش شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان جوینی غایبانه روابطی بهم زده باشد زیرا که عطا ملک پیش از حکمرانی خود در سال ۶۵۵ با هولاکو بی‌بغداد رفته است و ظاهراً پس از عزل و مرگ عطا ملک در ۴ ذیحجه ۶۸۱ دیگر هوس بغداد نکرده زیرا که جزو اصحاب و اتباع عطا ملک بشمار می‌رفته و دیگر روی رفتن بی‌بغداد نداشته است و بهمین جهت پس از آن در شیراز مانده و بدربار اتابکان فارس راه یافته است . و درین زمانست که حسرت بغداد می‌کرده . در هر صورت در توقف وی در بغداد شکئی نیست و اشارات دیگری هست از آن جمله گویند :

سبل المصانع رکبا تهيم في الفلوات
 توفد رآب چه دانی که در کنار فراتی
 از طرف دیگر معلوم می شود که در ۱۴ صفر ۶۵۶ که مستعصم آخرین خلیفه
 عباسی اسیر هولاکو و کشته شده است وی در بغداد نبوده و در مرثیت او بجز قصیده
 تازی که سروده قصیده دیگر بدین مطلع گفته است :
 آسمان را می سزد گر خون بیار در بر زمین
 در عزای قتل مستعصم امیر المؤمنین
 و آن دو قصیده را از دور سروده چه بنا بر بعضی نسخه های بوستان آن کتاب را
 در شیراز در ۶۵۵ نظم کرده است و درین زمان در شیراز بوده است .
 هم در زمان اقامت در عراق ببصره رفته است چنانکه پیش از این هم اشاره
 رفت و در بوستان گوید :

چه آوردم از بهره دانی عجب
 حدیثی که شیرین تر است از رطب
 پس از آنکه بشیراز باز گشته همواره در هنگام دلگیری یاد از روزگار خوشی که
 در بغداد گذرانده است می کرده و آرزوی بغداد می پخته و چنین می گفته است :
 دلم از صحبت بشیراز بکلی بگرفت
 وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم
 سعدی با حب وطن گرچه حدیثیست صحیح
 نتوان مرد بخواری که من اینجاست
 (۲) در بوستان نیز از سفر حج خود یاد می کند و می گوید :
 تنم می بارزد چو یاد آورم
 مناجات شوریده ای در حرم
 نیز در غزلی گوید :

جمال کعبه چنان می دواندم بنشاط
 که خارهای مغیلان حریر می آید
 این بیت نیز اشارتی دیگر است بدان نکته که کراراً گفته است که در سفر
 حج پیاده بوده . نیز درباره سفر حجاز خود گفته است :

شبی خوابم اندر بیابان فید
 فرو بست یسای دوبدن بقید
 بیابان فید از نواحی مکه است و فید نام منزلی است در راه مکه و نیز آبادانی
 کوچکی است در نیمه راه از کوفه بمکه و در قدیم معمول بوده است که در این آبادانی
 دویم حاجیان هر چه بیش از حد از زوم همراه داشتند بمردم آن آبادانی می سپردند و در

بازگشت می‌ستانند و این دلیل دیگرست که در رفتن بحج یا بازگشتن از حج از راه جنوب گذشته است. در همین سفر ظاهراً بصنعا شهر معروف یمن رفته است و درین زمان زن و فرزند داشته و فرزندش در آن سفر در گذشته است و در بوستان گوید:

بصنعا درم طفلی اندر گذشت چکویم کرا آنم چه برسر گذشت

و نیز صنعا قریه‌ایست در قلمرو دمشق و چون صنعا یمن معروف تر از صنعا دمشق است ظاهراً مراد سعدی از صنعا مطلق همان شهر معروف یمن است.

پیدا است که در سفر جہاز گرفتار رنج‌های بسیار شده و شاید زمانی با جنک‌هایی که در میان قبایل چادر نشین و راهزن تازی برپا بوده است گرفتار شده و بهمین جهت در غزلی گوید:

اگر عداوت و جنگست در میان عرب میان ایلی و مجنون عودت است و صفات

(۳) در باب سفر دمشق در بوستان گوید:

چنان قحط سالی شد اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق

شاید این بیت اشاره بتنگی و قحط عمومی معروف باشد که در سال ۶۲۸ در جزیره و شام روی داده است و مورخین آن زمان همه بدان اشارت کرده‌اند.

(۴) نیز در بوستان گوید:

غریب آمدم در سواد حبش دل از دهر فارغ سرازعیش خوش

از این قرار باید تصور کرد که وقتی نیز بحبشه رفته است و اگر چنین باشد میبایستی در زمانی که در حجاز بوده است از راه دریای سرخ و خلیج عدن بحبشه رفته رفته باشد زیرا که در آن روزگار وسایل رفتن از مصر بحبشه هنوز فراهم نبوده است (۵) در باب سفر مصر در بوستان چنین اشارتی دارد:

غلامی بمصر اندرم بنده بود که چشم از حیا دربر افکنده بود

(۶) در باب سفر مراکش و دریای مغرب نیز در آن کتاب اشارتی است

بدین گونه:

قضا را من و پیری از فاریاب رسیدیم در خاک مغرب بآب

ظاهراً در آن موقع زن داشته است و از زن خود دور بوده و شاید همان

زنی بوده است که در حلل گرفته و در همین حکایت گوید :

مرا گریه آمد ز تیمار جفت بر آن گریه قهقهه بخندید و گفت
 (۷) نیز در بوستان بدو سفر که باصفهان کرده است اشارت می‌کند :
 مرا در صفاهان یکی یار بود که جنگ آوز و شوخ و عیار بود
 تا آنجا که گرید :

سفر زان زمین ناگهیم در ربود که بیشم در آن بقعه روزی نبود
 قضا نقل کرد از عراقم بشام خوش آمد در آن خاک یا کم مقام
 مع القصه چندی بیومم مقیم برنج و براحت بامید و بیم
 دگر پرشد از شام پیدمانه ام کشید آرزومندی خانه ام
 قضا را چنان اتفاق اوفتاد که بازم گذر در عراق اوفتاد
 پس از آن گفته است :

بیدیدار وی در صفاهان شدم بمهرش طلبکار و خواهان شدم
 از این سخنان پیداست که از صفاهان بعراق و شام رفته و پس از چندی
 اقامت در عراق که آهنگ باز گشتن بخانه خود در شیراز داشته است بار دیگر از
 اصفهان گذشته.

(۸) سفر دیگری که در بوستان بدان اشارت می‌کند و در باب آن دیگران هم بحث
 کرده‌اند سفریست که بهندوستان رفته و در آن باب گوید :

بتی دیدم از عاج در سومنات مرصع چو در جاهلیت منات
 و درباره آن سفر شك کرده‌اند و دلایلی آورده‌اند از آن جمله اینست که
 گوید « برهمن شدم در مقالات ژند » و نیز مغ و برهمن را باهم یکی دانسته است .
 نظیر این گفته در میان آثار وی باز می‌توان یافت از آن جمله در حکایت دیگر که گوید:
 مغی در بروی از جهان بسته بود بتی را بخدمت کمر بسته بود

که مغ را بت پرست دانسته است و نیز در این بیت :

مغان که خدمت بت می‌کنند در فرخار ندیده‌اند مگر دلبران بت روا

که مغ را بت پرست دانسته و در فرخار بوده است و نیز در این بیت که چلیپا را در آتشکده برده است :

گر بمسجد بروم ابروی تو محراب منست و در آتشکده زلف تو چلیپا دارم
در هر صورت در حکایت بت سومنات گوید :

بهند آمدم بعد از آن رستخیز و ز آنجا براه یمن تاحجیز
اگر بتوان سفر به هندوستان اورا توجیه کرد باید بنا برین بیت گفت که از هند بیمن و حجاز رفته است و شاید سفر هائسی که در خلیج فارس کرده و پیش ازین بدان اشاره رفت برای رفتن از فارس به هندوستان یا از هندوستان به حجاز از راه خلیج فارس بوده باشد .

در باب احتمال سفر سعیدی به هندوستان ضیاء الدین برنی که از مورخین معتمد وثقه هندوستانست در تاریخ فیروزشاهی^۱ گوید که محمد خان معروف بخان شهید پسر سلطان بلبن از پادشاهان هندوستان که در سال ۶۸۴ در جنگ با مغول کشته شده سعیدی را به هندوستان دعوت کرده است و در این باب چنین نویسد : « خان شهید از وفور دانشی که داشت دو کورت از ملتان در طلب شیخ سعیدی قاصدا و عامدا کمان و خرج در شیراز فرستاد و شیخ را در ملتان طلب کرد و خواست که بجهت اود در ملتان خانقاه سازد و درین خانقا دهها وقف کند؛ خواجه سعیدی از ضعف پیری نتوانست آمد و هر دو کورت یکان سفینه ای غزل بخط خود بر خان فرستاد و عذر نیامدن خود در قلم آورد »

بالجمله اگر در جزئیات این سفرها و یکی چند مرحله از آن شکی داشته باشیم در اینک اساسا سعیدی سفرهایی کرده است شکی نیست و خود بدین معنی اشارت بسیار دارد؛ چنانکه يك جا گوید :

بسیار چو ذوالقرنین آفاق بگر دیده است این نشنه که می میرد بر چشمه حیوانات
جای دیگر گفته است :

در همه گیتی نگاه کردم و باز آمدم صورت کس خوب نیست پیش تصاویر او

در غزلی دیگر گوید:
 من بعد ازین اگر بدیاری سفر کنم
 جای دیگر فرموده است:
 سفر دراز نباشد بپای طالب دوست
 هم جای دیگر سروده است:
 بسی مطالعه کردیم نقش عالم را
 هم جای دیگر گفته است:
 عمرها در پی مقصود بجان گردیدیم
 نیز در غزل دیگر سروده:
 آفاق را گردیده ام مهر بتان ورزیده ام
 در بوستان گفته است:
 نه گیتی پس از جنبش آرام یافت
 نیز در بوستان فرماید:
 ز من پرس فرسوده روزگار
 در پایان این سفرها در بازگشت بشیراز در بوستان چنین سروده است:
 در اقصای عالم بگشتم بسی
 تمتع زهر گوشه‌ای یافتم
 چو پاکان شیراز خاکی نهاد
 تولای مردان آن پاک بوم
 بدل گفتم از مصر قند آورند
 که بر سفره حسرت خورد روزه دار
 بس بردم ایام با هر کسی
 زهر خرمنی خوشه‌ای بافتم
 ندیدم که رحمت بر آن خاک باد
 برانگیختم خاطراز مصر و روم
 بر دوستان ارمغانی برند .